

یک نفر استادنثر در قرن هشتم هجری*

محمد عرفان

اگر قرن پنجم هجری دوره جلال و عظمت نظم فارسی بوده نثر فارسی نیز یک دوره بالطف و شکوهی را گذرانیده است.

ایرانی بعد از آنکه از زیر بار حکومت اجنبی خود را نجات داد ذوق و قریحه اش مشغول کار شد. قرن سوم و چهارم زمینه دوره مجد و ابهت نظم فارسی را فراهم ساخت. سلاطین و بزرگان نیز از تشویق صاحبان قریحه مضایقت نورزیدند تا قرن پنجم نظم فارسی به متتهای کمال و اوج خود رسید ولی طبع و استعداد ایرانی تنها به رشته نظم قناعت نکرد و همین که کوچکترین تشویقی از طرف بزرگان به عمل آمد آثار نثری مهمی نیز به عرصه ظهور آورد.

اگر رودکی بذر نظم را افشاند ابوعلی محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری نیز نهال نثر را کاشت که پس از او ابوالمعالی صاحب کلیله و دمنه بهرامشاهی و احمد بن حامد کرمانی صاحب عقدالعلی و حمیدالدین بلخی مؤلف مقامات حمیدی و خواجه نظام الملک نویسنده سیاست نامه و نظامی عروضی هر کدام به

*. آینده، سال نخستین، شماره ۶، صص ۲۵۱ تا ۲۵۴.

نوبت خود او را آبیاری کردند تا در قرن هفتم و هشتم نهالی که محمد بلعمی کاشته بود برومند گردید و کتابهای بزرگ نیز مانند گلستان و نزهة القلوب و تاریخ جهانگشا و اخلاق خواجه نصیر نوشته شد که هرگاه نثریات این دو قرن را به دیده تأمل بنگریم می‌توانیم قرن هفتم تا نیمه قرن هشتم را زمان اوج و ترقی نثر فارسی بدانیم.

چون مقصود نگارنده بالاصاله ذکر تاریخ زبان فارسی نیست، خواستم یک نفر نثرنویس زبردستی را که در نیمه اول قرن هشتم می‌زیسته و با اینکه از نثرنویسان بزرگ زبان فارسی است متأسفانه جنبه نثرنویسی او تاکنون مورد توجه واقع نگردیده است نام ببرم ذکر مقدمه فوق را مناسب بل لازم شمردم.

در قرن هشتم نویسنه‌ای به نام عبید زاکان ظهور نمود که نه تنها در میان اسامی استادان نثر نام او برده نشده بلکه در هرجا و در هر تذکره ذکری از وی رفته است او را فقط هجاگو یا سرآمد سخن‌سرایان هزل‌گو معرفی کرده‌اند و بدبختانه چند سال قبل که یک نفر مستشرق فرانسوی خواسته است عبید را به هموطنان خویش بشناساند باز جنبه هجایی عبید را مورد اهمیت و تعریف قرار داده است.

صحیح است که عبید در هجو و هزل بسیار زبردست بوده ولی بیان مطلب و انتخاب الفاظ مانند سایر نویسندگان بزرگ و اساتید نظم اسلوبی مخصوص به خود دارد که باید جنبه هزل‌سرایی وی تحت الشعاع سبک شیرین نثرنویسی او شود زیرا گفتار عبید بقدری روان و به‌حدی از پیرایه تکلف عاری است که از این حیث بر تمام نثرنویسان قبل از خود برتری دارد. وقتی می‌خواهد خود را به زنجیر سجع و صنعت الفاظ که حتی گلستان سعدی نیز نتوانسته است از آن

رهایی یابد پای‌بند نداند بلاغت گفتار و فصاحت الفاظ را نیز از کف نداده است. وقتی می‌خواهد اخلاق ابناء زمان را مذمت کند و ممسکین را استهزاء نماید گوید «هرکس خود را به سخا شهره داد هرگز آسایش نیافت. از هر طرف ارباب طمع بدو متوجه گردند هریک به خوش‌آمد و بهانه‌ای آنچه دارد از او می‌تراشند و آن مسکین سلیم‌القلب به ترهات ایشان غره می‌شود تا در اندک مدتی جمع موروث و مکتسب در معرض تلف آورد و نامراد و محتاج گردد و آنک خود را به سیرت بخل مستظهر گردانید و از قصد قاصدان و ابرام سائلان در پناه بخل گریخت از درد سر مردم خلاصی یافت و عمر در خصب و نعمت گذرانید».

«مال در برابر جان است و چون در طلب آن عمر عزیز خرج می‌باید کرد از عقل دور باشد که مثلاً آن را در وجه پوشیدن و نوشیدن و خوردن یا آسایش بدن فانی یا از برای آنکه دیگری او را ستاند در معرض تلف آورد.»

تمام آثار نثری عبید انتقاد و نکوهش رفتار ابناء زمان خود است و رساله‌ای که در اخلاق نوشته اخلاقی را که شایسته مردمی است ذکر نموده سپس رفتار مردمان عصر خود را که مخالف آن اخلاق است با طعنه و استهزا بیان می‌کند. افسوس که بزرگان مملکت در زمان او مقام معنوی وی را به چیزی نخریدند و او مجبور شد شعر و قسمتی از نثر خود را با هزل و هجا آلوده سازد. دانشمندان و رجال ادب که در عبید بودند می‌دانستند که او پهلوان میدان سخن است و نقاب هزل‌سرایی را از این جهت به صورت خود گذارده که مردمان زمان وی جز هزل را قدری نمی‌نهند و عبید با این زبان کسانی را که مصدر امورند و رفتار زشت دارند تنبیه می‌کند. سامان ساوجی که سرحلقه شعراء زمان بود چون در

کنار دجله عبید را نشناخت و با او مصاف داد همین که عبید لب به سخن گشود سامان در برابر وی سپر انداخت.

غالب لطایف و حکایاتی که عبید در رساله «دلگشا» ذکر نموده امروز زبانزد مردم است و غالباً نمی‌دانند که گوینده آن لطایف کیست. از جمله یکی این حکایت است که در اینجا از ایراد آن مقصود سلاست و عبارت و سبک انشاء عبید است:

«قزوینی پیش طبیب رفت و گفت موی ریشم درد می‌کند. پرسید که چه خورده‌ای؟ گفت نان و یخ. گفت برو بمیر که نه دردت به درد آدم می‌ماند و نه خوراکت».

منتخبات نظم و نثر عبید در طهران و اسلامبول و یک سال قبل در برلین چاپ شده ولی متأسفانه در تصحیح آنها و در نگارش شرح حال عبید دقت لازم به عمل نیامده است. چاپ برلین که به اسم «منتخب لطائف مولانا عبید زاکانی» است گذشته از اغلاط متن کتاب در مقدمه‌ای که به آن نوشته شده وفات عبید را به سال هفتصد و بیست و دو هجری قید کرده‌اند در صورتی که عبید خود در کتاب «اخلاق‌الاشراف» گوید «در این تاریخ که سال هجرت به هفتصد و چهل رسید عجلتاً آن وقت را این مختصر که به اخلاق‌الاشراف موسوم است در قلم آورد و آن را بر هفت باب قرار داد» و در «روزگاری که تاریخ هجرت به هفتصد و پنجاه رسید از تاریخ سلطان‌الحکماء افلاطون نسخه‌ای» به مطالعه او افتاده.

عبید آگاه بوده است که شیوه هجا و الفاظ هزل‌آمیز برای کسی که ایام شباب را در شیراز به تحصیل علوم پرداخته و از آن‌پس در قزوین به منصب قضا اشتغال یافته پسندیده نیست و شاید بعضی خرده‌گیران اوضاع عصر وی را در

نظر نگرفته بر او طعن زنند از این جهت با بیانی لطیف عذر می‌خواهد و در یکی از رسائل خود می‌گوید: «هرچند که حدّ این مختصر به هزل منتهی می‌شود اما آن کسی که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است»

خلاصهٔ مقال این است که عبید یکی از اساتید نثر فارسی است و قبل از او هیچ‌کس نثر را به آن روانی و صفا و لطافت ننوشته و چون از طرفی ذوق نویسندگی و قریحهٔ شعری را دارا بوده و از طرف دیگر بازار هزل در زمان او رواج داشته گفتار خود را با هزل آمیخته است.